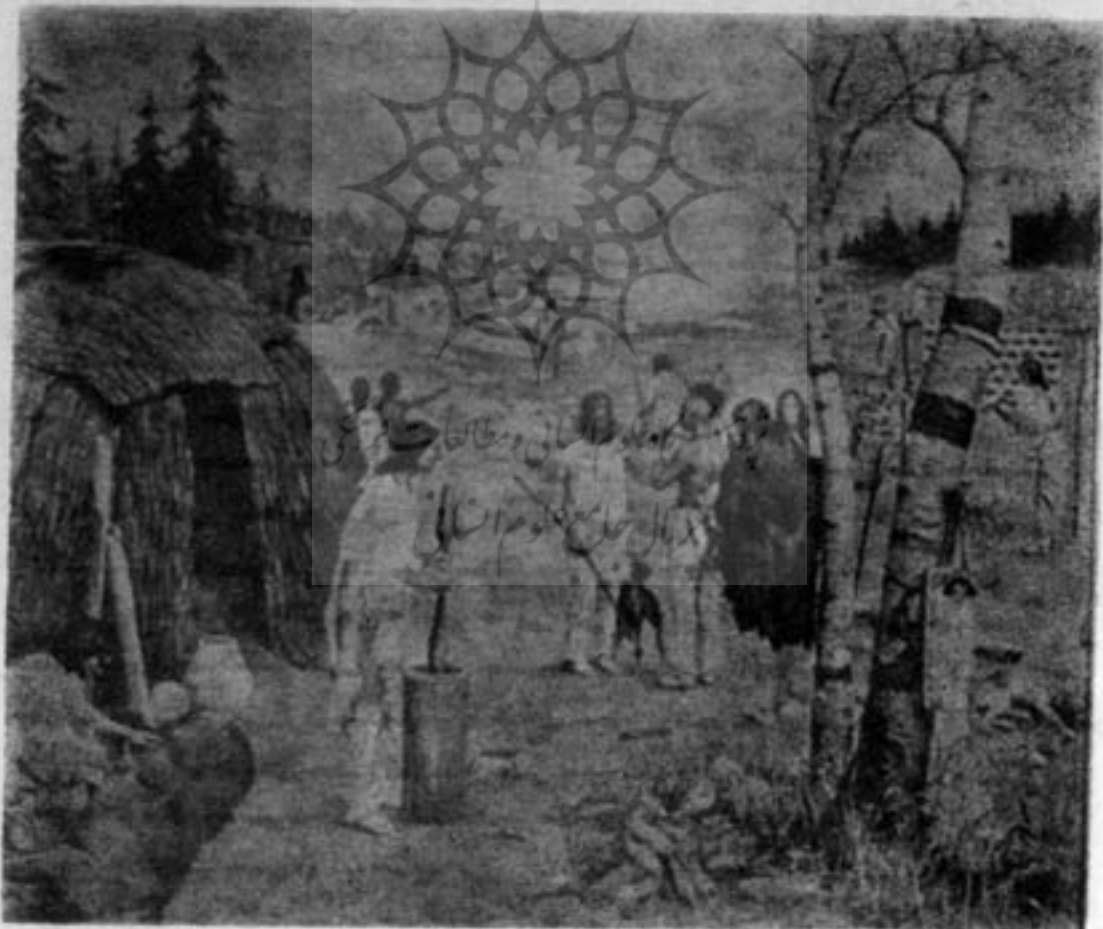


نخستین جانوران و خدایان همزاد

سرخ پوستان ایروکوا :

سرخ پوستان « ایروکوا » Iroquois از زمره اقوام زبدهای بودند ، که نخستین مهاجران سفید پوست امریکای شمالی ، به وجود آنان پی بردند . این سرخ پوستان در خانه های چوبی مستحکمی می زیستند که بر تیرهای سخت استوار بود ، و از پوست درختان ، سقف و دیوار داشت . در کشتزارهای خود ذرت ولویا و کدو می کاشتند . پیش از آنکه سفید پوستان در باره سرخ پوستان ایروکوا چیزی بدانند ، پنج قبیله ازین سرخ پوستان ، برای سیانت خود هم پیمان شده بودند ، و نخستین « سازمان ملل » را پدید آورده



ده نشینان سرخ پوست « ایروکوا » ذرت می چینند ، آرد می سازند ، گوزن پوست می کنند ، و چیز می بافند . در این حال ، « پیوسی » \odot بردرخت آویخته است .

\odot Papoose - کودک شیرخوار سرخ پوستان « ایروکوا » که آن را در کیسه

می گذارند .

بودند . امروزه هنوز، رودها ، دریاچه‌ها و شهرهایی به نام این پنج قوم نامیده می شود . « سنه‌کا » Seneca ، « که‌یو‌کا » Ceyuga ، « اونون داکا » ، Onondaga ، « اونه ایدنا » Oneida ، و « موهاک » Mohawk . داستان آفرینشی که در اینجا آمده ، از آن قبیله « ویاندوت » Wyandot ، یکی از شاخه‌های قوم « اونون داکا » است .

سرخ پوستان ایروکوا ، مانند بیشتر مردمانی که عمر بسیار دره‌های آزاد می گذرانند ، جانوران وحشی پیرامون خود را سخت می ستودند . از کاردانی و چیره دستی سگ آبی و سنگ پشت ، زیر کمی و تیزیائی کوزن ، و نیرومندی خرس ، در شگفت بودند .

هر قبیله‌ای برای آفرینش جهان داستانی از خود داشت . در روزهای معین ، تمامی ده نشینان ، در محل شورای قبیله ، گرد می آمدند ؛ بر گرد آتش شعله وری می نشستند ؛ و يك تن از ریش سفیدان قبیله ، داستان



سگری که در لبردهای تن بختن به کار می رفت .

پیدایش زمین و انسان را ، که صدبار گفته بود ، باز می گفت . حاضران ، هنگام شنیدن داستان ، چپق می کشیدند ؛ و چون قصه به سر می رسید ، همراه با صدای طبل و آواز ، آن را به شکل رقص و پانتومیم * بازی می کردند .

نخستین حیوانات و خدایان همزاد

در زمان های بس دوردست ، پیش از آنکه انسانی با زمینی باشد ، بر فراز بام آسمان سرزمینی زیبا بود ، که خدایان در آن می زیستند . در زیر آسمان آب های بیکران بود ، که نخستین جانوران آبی در آن می زیستند

* تعایش بی گفتار .

- سنگ بستان ، قوها ، سگ آبی ها ، موش های آبی ، وغوک ها - واینان از تمامی جاندارانی که بعدها پدید آمدند ، بیرو هائی شکفت نداشتند .

يك زمان ، دو قو که بر آب ها شناور بودند ، صدائی تندر آسا شنیدند ، و به بالا نگرستند : از سوراخی که در سقف آسمان پدید آمده بود ، زنی فرو می افتاد .

یکی گفت : « باین زن آسمانی چه کنیم ؟ »

قوی دیگر پاسخ داد : « باید او را بر پشت خود بپذیریم ، تا آسیمی ببیند . » پس ، پهلو بر پهلو ی هم نهادند ، و « زن آسمانی » بر پشت آنان فرود آمد . یکی از قوها گفت : « اکنون با این زن آسمانی چه کنیم ؟ نمی توانیم



نقایی که سرخ پوسغان ابرو کوا از غلای ذرت می سازند ، و آن را نشالی از خدای زراعت می دانند

که او را تا ابد بر پشت خود نگاه داریم .
دیگری گفت : « باید تمامی جانوران آب را به کنکاش فرا خوانیم . »



فاشقی که سرخ پوسغان ابرو کوا از کاسه سنگ پشت ، می سازند و در مراسم مذهبی آن را به نام مظهري لير و بخش به کار می برند

پس ، قوها تمامی جانوران آب را فراخواندند ، تا چارهای بچوینند .
سنگ پشت بزرگ گفت : « اگر یکی از شما به زیر آب رود ، و از ته آن اندکی گل فرا آورد ، من آن را پشت خود خواهم گذاشت تا زمینی فراهم آید و زن آسمانی بر آن زندگی کند . »
جانوران ، هر يك به نوبت ، به زیر آب رفتند . نخست موش آبی دست به کار شد ...
و چون بازگشت ، سنگ پشت بزرگ در دهان او نگرست ، اما کلی در آن بیافت . سپس ، سگ آبی فرو رفت و بالا آمد . او نیز کلی در دهان نداشت . دیگر جانوران نیز به زیر آب رفتند و بالا آمدند ، اما هیچیک از آنان کلی فرا نتوانست آورد . سرانجام ، غوک کوچک به زیر رفت . . . ماندش در زیر آب چندان بدرازا کشید ،

که دیگر جانوران از آمدنش نا امید شدند . و سرانجام ، چون سر از آب بیرون کرد ، دهانش از گل پر بود . آنکاه جانوران گل را از دهان غول بیرون کشیدند ، و بر پشت سنگ پشت بزرگ گسترده .

و چون این کار پایان یافت ، چیزی شکفت روی داد . کلی که بر پشت سنگ پشت بود ری کرد* ، و دم به دم بزرگ تر شد . . . سرانجام ، سنگ پشت بزرگ جزیره ای بر پشت خود یافت . آنکاه ، قوها شناکنان به کنار جزیره رفتند ، و زن آسمانی ، از پشت آنان پا بر جزیره گذاشت ، و آن را خانه خود ساخت .

جزیره روز به روز بزرگ تر می شد ، تا آنکه سرانجام به بزرگی تمام سرزمین** ما شد . و پشت سنگ پشت بزرگ نیز همچنان گسترش می یافت ، تا بتواند جزیره را بر خود نگه دارد .

گویند که سنگ پشت بزرگ ، گاه که از کشیدن این بار کران به تنگ می آید ، پشت خود را می جنباند ، تا بار را جا به جا کند . در این هنگام است که زمین می لرزد ، و مردمان صدا بر می دارند که : « سنگ پشت بزرگ می جنبد . »

در آغاز ، هنگامی که جزیره زمین جوان بود ، روشنی در آسمان نبود . زن آسمانی ، در میان تاریکی به دشواری راه خود را می جست . پس ، جانداران آب بار دیگر گردهم آمدند که راهی بیابند ، تا « زن آسمانی » را از تاریکی برهانند . سنگ پشت کوچک گفت : « بگذارید من به آسمان بروم ، و در آنجا برای زن آسمانی روشنی فراهم سازم . »

آنکاه ، ابر سیاه عظیمی که از دغد و برق آکنده بود ، بر سطح آب غلتید . سنگ پشت کوچک به میان آن جهید ، و به آسمان رفت . رشته برقی از میان ابر بیرون کشید و در هم پیچید ؛ از آن کوی فروزانی ساخت ، و به سقف آسمان آویخت . و بدینگونه ، سنگ پشت کوچک خورشید را در آسمان پدید آورد .

چون خورشید به يك نقطه آسمان بسته بود ، و از جای نمی جنبید ، نورش مدام بر جزیره زمین می تابید . از این رو ، زمین چون کویری گرم و خشک شد . سرانجام « زن آسمانی » از گرما به فغان آمد .

بار دیگر جانوران آب کنکاش کردند ، تا چاره ای بیابند . پس از گفتگوی بسیار ، بر آن شدند که خورشید را از آسمان باز کنند ، و به آن حیات بخشند ، تا به جنبش در آید .

* ری کردن : به معنای افزون شدن و بر آمدن است ، که از ذکر کون شدن

لغت عربی « ریع » ، در زبان عوام پدید آمده است .

** مقصود امریکای شمالی است .

سنگ پست كوچك ، سوار بر ابری بزرگ و سیاه ، دوباره به آسمان رفت ، و به خورشید حیات دعید ، تا برپهنه آسمان به جنبش درآید . سنگ پست كوچك ، سپس زیر زمین را نیز سوراخ کرد ، و گذرگاهی دراز ساخت ، تا خورشید از يك سوی آن به درون رود ، و از سوی دیگر بیرون شود .

در آن حال که خورشید از زیر زمین می گذشت ، روی زمین تاریک بود ؛ و تنها هنگامی که خورشید به آسمان باز می گشت ، زمین روشن می شد . و بدین سان ، « زن آسمانی » ، برای آسودن ، شب را داشت ، و برای کار کردن ، روز را . سنگ پست كوچك ماه را نیز ساخت ، تا زن آفتاب باشد... و او را در آسمان گذاشت تا هنگام شب - که خورشید از گذرگاه زیر زمین می گذرد - نرم بر زمین بتابد . خورشید و ماه فرزندان بسیار به بار آوردند - ستارگان کوچکی که شب هنگام در آسمان سوسو می زنند ، همگی فرزندان آنانند .

پس از آنکه زمین و خورشید ، و ماه و ستارگان ساخته شدند ، « زن آسمانی »

دو پسر با هم زایید . و این دو ، زمینی نبودند ، آسمانی بودند ، و نیروی خدایان در ایشان بود .

«سنگ پست بزرگ» جریر در ابر پست خود می کشید.

این پسران همزاد ، از آن روز که زاده شدند به هیچ روماند هم نبودند ؛ یکی بداندیش بود ، و دیگری نیک اندیش . هر يك از آن دو ، به راه خود ، کوشید تا جزیره بزرگ زمین را برای زندگانی آدمیان آماده

پرویشکار علوم انسانی و مکتب دست در یکی

برادر نیک اندیش بیشه های زیبا ساخت ، و چشمه های زلال ، و رود های نرم و آرام ؛ برادر بداندیش پرتگاه های سرایشب سنگی ساخت ، و بوته های خار .

برادر نیک اندیش دریاچه های نیکگون ساخت ، و دشت های پوشیده از گل ؛ برادر بداندیش مرداب ساخت ، و بیابان های خشک پراز ریگ .

برادر نیک اندیش نسیم های ملایم تابستان ساخت و باران های بهار ؛ برادر بداندیش باد های سرد زمستان ساخت ، و طوفان های مهیب .



برادر نیک اندیش انواع درختان بارور پدید آورد ، که میوه آن ها ، برشاخه هائی که در دسترس بود ، می رسید ؛ و توت ها و تمشک ها را بر بوته های بی خار رویاند . برادر بداندیش بس میوه ها را بردرختان تلخ و تپا کرد ؛ بوته ها را از رشد بازداشت ، و خار بر آن ها رویاند ؛ و در تمشک ها دانه های فراوان نهاد .

برادر نیک اندیش ذرت و لوبیا و کدو را بردرختان بلند رویاند . برادر بداندیش درخت ها و خوشه های ذرت و لوبیا را ترجیده * ساخت ، و کدو ها را بر زمین به خزیدن واداشت .

برادر نیک اندیش جانورانی پدید آورد ، که به کار آدمیان می آیند . جانورانی چون اسب و گاو میش و عقاب و کبک و بوقلمون . برادر بداندیش ماران زهر دار ، پشه های درشت مرگ زا ، و خرس و پلنگ و کرک پدید آورد ، و غوک های غول آسا ، که آب دریاچه ها را لاجرعه در کام می کشیدند .

بدین گونه ، روزگارانی بس دراز ، این دو برادر همزاد ، هر یک به راه خود ، درآماده ساختن زمین کوشیدند ؛ و برادر بداندیش رشته های برادر نیک اندیش را پیوسته پنبه می ساخت .

اگر برادر نیک اندیش توانسته بود که تنها به کار پردازد ، امروز نوع انسان از زشتی و کرسنگی ، و رنج و درد چیزی نمی شناخت . در همه جا ، تنها زیبایی و خشنودی می بود .

سرانجام زمانی فرا رسید که دو برادر بر آن شدند که تن به تن نبرد کنند ، تا یکی برد بگری پیروز شود .

ساعت ها به هم کلاویز بودند ؛ هیچیک از دیگری بیرومند تر نمی نمود ؛ اما عاقبت برادر نیک اندیش پیروز شد ، و برادر بداندیش به زانو درآمد ؛ اما چون از خدایان بود ، مردن در کارش نبود . به جای مردن ، ناگزیر ، به زیر زمین رفت ، تا در آن جا بر پشت سنگ پشت بزرگ زندگی کند ؛ و بدینگونه ، از تپاه کردن کارهای برادر نیک اندیش بازماند . هنوز ، گاه به گاه ، فوران آتش فشانی ، یا غرش زلزله ای ، فریاد نجش او را به گوش آدمیان می رساند .

ترجمه منوچهر انور

* ترجیده ، از فعل ترجیدن ، به معنای سخت درهم کوفته ، و بهم رفته ، و چین و شکن خورده است ، برهان قاطع